

برای پرواز غریبانه فرزندان ایران

گفت و گوهای بی با دوستان و نزدیکان شهدای حملات رژیم صهیونیستی به کشور مان

از نوزادی که در آغوش مادر بود تا شاعری جوان که به کلمات رنگ زندگی می بخشید و روز شکاری که شوق عبور از موانع را داشت؛ هر کدام دنیایی بودند پر از رویاهای بی پایان، با خانواده هایی که سال ها برای قد کشیدن شان رنج کشیده بودند و حالا آرزوهای بی شماری را غریبانه به خاک سپردند به خاطر دیوانگی جنایتکارانی که مرزهای رذالت را جابه جا کردند. این پرونده با چند گفت و گو ادای دینی است به پرواز غریبانه این فرزندان ایران که ریشه در این خاک داشتند و یاد و داغ شان فراموش نخواهد شد.

نجمه بهر وایت دوستانش

شهید نجمه شمس یکی از شهدای حمله تروریستی اسرائیل بود؛ دختری تحصیل کرده، پرانرژی، ورزشکار که دوستانش رفتن غریبانه او را باور نمی کنند و در گفت و گو با ما ویژگی های او می گویند

دانشگاه علم و فرهنگ وابسته به جهاد دانشگاهی، در کنار تخصص حرفه ای اش در حوزه هایی مانند مدیریت کتابخانه دیجیتال و تولید فیلم، روحیه ای ماجراجو و ورزشکارانه داشت. عاشق دوچرخه سواری در تهران و استان های اطراف بود، کوهنوردی

شهید نجمه (زهر ا) شمس جوانی پرانرژی، مهربان و بی ادعا بود که در جریان حمله تروریستی جمعه رژیم صهیونیستی به شهادت رسید. یک غیر نظامی با روحی لطیف و ذهنی خلاق که بین دوستانش محبوب بود. زهر ا، دانش آموخته رشته آبی تی از

نجمه با تصویر مهریانش در ذهنم باقی است

«زینب سادات محمدی»، عکاس و طبیعت گرد ۲۷ ساله از دوستان زهر اشمس است؛ او درباره شخصیت و خاطراتی که از دوست شهید و همسفر صمیمی اش دارد، برای مان گفت. دوستی که جای خالی اش هم در قلب زینب زنده است. زینب سادات محمدی، با روحیه ای آرام و دغدغه مند، درباره چند سفر به یادماندنی که با شهید زهر ا (نجمه) شمس داشت، می گوید: «آشنایی من با زهر ا از طریق یک دوست مشترک بود. در یکی از سفرهایی که آن دوست هم حضور داشت، فرصتی پیش آمد تا با زهر ا بیشتر آشنا شوم. بر خوردهایی ساده که تأثیری عمیق بر من گذاشت.

● باعث آرامش جمع بود

زهر ا دختری خاکی، مهربان و بی تکلف بود؛ کسی که حضورش باعث می شد آدم احساس آرامش و راحتی کند. آن وقتی که تازه دوبیاسه بار هم سفر بودیم این حس را داشتیم که انگار سال هاست او را می شناسم. خنده های دلنشین و صمیمی اش هنوز جلوی چشمم است و از وقتی خبر شهادتش را شنیدم، تصویر روشن و مهریانش هر لحظه در ذهنم زنده است و باورش بر ایم سخت است.»

● نجمه، متین و بی حاشیه بود

خانم محمدی در ادامه به خانواده زهر ا اشاره می کند: «زهر ا از

یاد نجمه، همیشه با ماست

روایتی از زبان دو خواهر از دوستان نزدیک و همسایه شهید نجمه شمس بخش

بعد از انتشار خبر شهادت زهر اشمس بخش که بین خانواده و دوستان به نجمه مشهور بود، سراغ دو خواهر که دوست و همسایه این شهید بودند رفتیم تا با آن ها درباره ویژگی های شهید صحبت کنیم. هر دو خواهر که در همسایگی خانواده شمس بخش زندگی می کنند و متاثر از اتفاقات تلخ اخیر بودند، در حالی که خواستند نام شان محفوظ باشد با ما گفت و گو کردند.

● نجمه انرژی بخش جمع بود

خواهر بزرگ تر می گوید: نمی توانم باور کنم که نجمه دیگر نیست شاید هم به خاطر همین است که این قدر راحت با شما صحبت می کنم. نجمه فقط یک همسایه نبود، برای من، یکی از دوستان خوب و صمیمی زندگی ام بود. از آن دوستی هایی که آرام آرام شکل می گیرند و بعد، چنان ریشه می دوانند که بخشی از زندگی ات می شوند. ما در یک مجتمع زندگی می کردیم. بلوک های مار و به روی هم بود و خانواده هایمان هم از همان ابتدا با هم در ارتباط بودند، به ویژه در مراسم مذهبی و مهمانی هایی که با حضور همسایه ها برگزار می شد. همین رفت و آمد ها باعث شد که من، خواهر انم، نجمه و خواهرش مریم خیلی زود با هم آشنا شویم. چون از نظر سنی هم نسل بودیم، ارتباطمان خیلی راحت شکل گرفت و زود صمیمی شدیم.

● با یک برخورد عاشق رفتارش می شدیم

نجمه همیشه انرژی خوبی داشت. اصلاً از همان بر خوردهای اول، عاشق رفتار و منش او می شدید. با لبخند حرف می زد، با دقت گوش می داد، با علاقه مشارکت می کرد. بسیار مهربان و در عین حال پرجنب و جوش و پرانرژی بود. در جمع های خانوادگی، در محفل های دوستانه و حتی در سفر، شور و نشاط جمعی وابسته به حضور او بود



پر نیا، ستاره ای که جاودان شد

درباره شاعر جوانی که به همراه خانواده اش در تهران با موشک باران رژیم صهیونیستی شهید شد

پر نیا عباسی؛ شاعر و معلم جوانی بود که با حمله رژیم صهیونیستی، به همراه پدر، مادر و برادر ۱۶ ساله اش به شهادت رسید. پر نیا متولد ۱۳۸۰ بود، همان دختری که عکس موهای پریشانش روی تشکی غرق به خون، در تمام جهان دیده و سندی شد برای جنایت اسرائیل خونخوار. مریم، دوست نزدیک پر نیا ساعتی پس از انتشار عکس در گفت و گو با روزنامه «هم میهن» تأیید کرد که پیکر پر نیا و برادرش پرهام از زیر آوار بیرون آورده شده و مادر و پدرش هم به شهادت رسیده اند. پدر پر نیا باز نشسته آموزش و پرورش و مادرش باز نشسته بانک ملی بوده است. خانواده ای غیر نظامی که در حملات وحشیانه دشمن، در حالی که در خواب بودند، چشم از جهان بستند. صبح جمعه پر نیا قرار بود که با مریم در نزدیکی خانه شان دیدار داشته باشند ولی این دیدار به سرانجام نرسید. مرحوم عباسی در میزگرد شاعران دهه هشتاد که توسط مجله «وزن دنیا» برگزار شده، گفته بود: «همیشه وقتی چیزی می نویسم، به مادرم نشان می دهم، به دوستانم نشان می دهم. نظر اطرافیانم را خیلی می پرسم. این که ببینم وقتی دارند شعر من را می خوانند حالت قیافه شان چطور است و واکنش شان چیست، خیلی بر ایم جذاب است. می توانم بگویم در صد عظیمی از زندگی ام را این قضیه پر کرده و بر ایم همیشه این طور است که به همه اتفاقات زندگی ام جوری نگاه می کنم که بتوانم آن را بنویسم و آن حسی را که آن لحظه داشته ام با شعر بیان کنم. از این جهت بر ایم منبع آرامش است که هر شب حتی شده در حد کم بنویسم.» شعر «ستاره خاموش» یکی از کارهای زیبای مرحوم پر نیا عباسی است.

برای هر دو گریستم / برای تو / و خودم / ستاره های اشکم را / در آسمانت فوت می کنی / در دنیای تو / رهایی نور / در دنیای من / بازی سایه ها / در جایی / من و تو تمام می شویم / زیباترین شعر جهان / لال می شود / در جایی / تو شروع می شوی / نجوای زندگی را / فریاد می کنی / در هزار جا / من به پایان می رسم / می سوزم / می شوم ستاره ای خاموش که در آسمانت / دود می شود.



رفتن مهدی را باور نمی کنیم

مهدی پولادوند، سوار کار جوان و با استعداد کشور مان، یکی از غیر نظامیانی بود که در حمله رژیم صهیونیستی به شهادت رسید. مربی اش پوریا صفاد از زرافات، شوخی ها و خنده هایی می گوید که حالا فقط در خاطر دوستانش زنده اند.

شهادت این سوار کار جوان و خوش آتیه که در میادین ورزشی با چابکی و استعدادش چشم ها را خیره می کرد باعث بهت و ناراحتی جامعه ورزشی شد. برای آشنایی با این شهید جوان سراغ پوریا صفادل رفتیم، مربی با سابقه و قهرمان استان البرز که سال ها با مهدی آشنا بود تا در گفت و گویی از خاطرات، ویژگی های شخصیتی و لحظات فراموش نشدنی با این جوان دوست داشتنی بگویم. پوریا صفادل، قهرمان سوار کاری استان البرز درباره آشنایی اش با مهدی می گوید: «ما چون سوار کاریم، یک خانواده ایم. همه همدیگر را می شناختیم. مهدی هم از همان خانواده بود؛ یک پسر فوق العاده با اخلاق. هر طور خوبی که بخواهی تعریف کنیم واقعا در وجودش بود. در کمک کردن به دیگران کم نمی گذاشت، همیشه لبخند به لب داشت. از آن آدم هایی بود که فقط یک بار می بینی، ولی همیشه در ذهنت می ماند». این مربی درباره خاطره ای از مهدی که حالا برایش طعم دیگری دار، می گوید: «پنج شنبه، وسط مسابقه یکپوآمدو گفت: «نمی خوام یه عکس یادگاری با هم بگیریم بذاریم تو گروه، بچه ها رو اذیت کنیم؟» حتی وقتی رقابت بود، روحیه اش همان قدر گرم و صمیمی می ماند؛ همیشه اهل بگو و بخند بود. دنیال شوخی و بسیار پرانرژی، اما هیچ وقت بی ادبی نمی کرد. یک جور هایی جمع بدون او انگار ناقص می ماند.



آقای صفادل از لحظه تلخ شنیدن خبر شهادت مهدی می گوید: «مایک گروه واتس اپی داریم با بچه های تیم، ۱۵ نفریم. مهدی هم بود. صبحش یکی از دوستان گفت: از دیروز ۸ صبح تا آخر شب، خبری از مهدی نیست. بعد کم کم فهمیدیم... وقتی خبر شهادتش رسید، هیچ کس نمی توانست باور کند. هنوز هم نمی توانیم.»

هفتگی را با جدیت دنبال می کرد و از دل همین سفرها، به شناختی عمیق تر از جهان و خویشتن می رسید؛ در ادامه با دوستان این شهید که با رفتن غریبانه اش رویاهایی را با خود برد، گفت و گو کردیم.



خاصی داشت. این خاطر ها، هر چند کوتاه، تصویر زنی را نشان می دهد که حتی در مدت زمان کم حضورش، تأثیری عمیق و ماندگار بر دل دوستان و همراهانش گذاشت؛ دختری که حالا با شهادتش در یادها و دل ها جاودانه شده است.

روز با خیال راحت به او پیام می دادیم و می دانستیم که با روی خوش و بدون منت کمک خواهد کرد. حتی اگر لازم بود به خانه مان می آمد و مشکل را بر طرف می کرد. خیلی وقت ها هم در لابی ساختمان همدیگر را می دیدیم و درباره موضوعات فنی حرف می زدیم اما حتی وقتی موضوع کاری نبود، بودن در کنارش آرامش داشت. شب قبل از حادثه، پست بامزه ای در اینستاگرام دیدم و برایش فرستادم و او هم جواب داد و کلی خندیدیم. تصور نمی کردم این آخرین پیام مان باشد و به فاصله چند ساعت او را برای همیشه از دست خواهیم داد.

● نگاه روشن نجمه

صدای خواهر کوچکتر که او هم از دوستان نجمه است می لرزید. یادآوری آن لحظات برایش سخت بود. خیلی سعی می کرد محکم صحبت کند اما گریه امانش نمی داد: ساعت حدود ۳ صبح بود، نماز را خواندم و می خواستم بخوابم که صدای وحشتناکی آمد و کل ساختمان لرزید. ما اول فکر کردیم زلزله شده است. کمی بعد خبر های یکی رسیدند. خواهر م با صدایی پر از اضطراب تماس گرفت و گفت که حمله ای از سمت اسرائیل اتفاق افتاده است. اولین فکری که به ذهن مان رسید، خانه دکنتر تهرانچی بود که در همان مجتمع ساکن بود و همیشه تدابیر امنیتی داشت. واحد خانواده نجمه دقیقاً در کنار آن واحد بود. از ساختمان زدیم بیرون و امید داشتیم که فقط مجروح شده باشند یا زیر آوار مانده باشند، من اول از همه

مادر نجمه را دیدم که هر اسان و مضطرب به دنبال نجمه می گشت. وقتی من را دید در آغوش کشید و گریه کرد چون نجمه را زیر آوار پیدا نکرد و بودند و نمی دانست دیگر کجا باید دنبالش بگردد. با خود فکر کردم احتمالاً با موج انفجار از ساختمان به بیرون پرتاب شده است و امیدوار بودم اتفاق بدی نیفتاده باشد. صبح زود، یکی از نزدیکان خانواده خبر داد که پیکر نجمه را شناسایی کرده اند و خبر در دنا کی را که هنوز هم بر ایم قابل باور نیست، دریافت کردیم. هنوز بر ایم سخت است باور کنم خاتر شد، پر احساس و مسئولیت پذیری که همیشه آماده کمک بود، حالا دیگر در کنار مان نیست. خانه ای که پر از صدا و خنده های او بود، حالا ساکت است. دوستان و همسایه ها همه در شوک و ناراحتی اند. نجمه برای من همیشه با خنده هایش در یاد خواهد ماند. با همان لباس های ساده ای که برای کوهنوردی می پوشید، با کوله پشتی روی دوش و یک بطری آب در دست. با آن نگاه روشن و پر از مهربانی. او از آن انسان هایی بود که نه فقط حضور شان، که نبود شان هم معنادار د. نبود او، جای خالی بزرگی در دل همه ماست.



● عاشق امام حسین بود

این را هم بگویم نجمه دختر مذهبی و بالیمانی بود. عاشق امام حسین (ع) بود و همیشه در مناسبت های مذهبی استوری های زیبا و معناداری در اینستاگرام به اشتراک می گذاشت اما آن چه در او می درخشید و او را متفاوت می کرد، تعادل و نگاه روشنش بود. او به اعتقادش پایبند بود ولی هیچ وقت با تعصب یا جبهه گیری رفتار نمی کرد. برای همه احترام قائل بود. فارغ از این که طرف مقابل چه نگاهی به دنیا داشت، به خاطر همین ویژگی، با طیف های مختلفی از آدم ها دوست بود و ارتباط خوبی برقرار می کرد. در گروه دوستانش از هر طیفی وجود داشت. هیچ وقت نمی دیدم که در بحث ها یا معاشرت ها اهل قضاوت باشد. برعکس، همیشه دنبال اشتراک های گشت.

● در همه حال کمک می کرد

چون کامپیوتر خوانده بود همه ما هر وقت در سیستم خانه یا لپ تاپ شخصی، مشکلی پیش می آمد، با او تماس می گرفتیم. هر موقع از



تصویری که یکی از دوستان شهید در راهی فرستاد